

Journal iranian political sociology

Vol. 5, No.11, Bahman2023

<https://dx.doi.org/10.30510/psi.2022.299095.2104>

The Influence of Dasatiri Texts on the "History of Ajam Sultans" by Waqar Shirazi

Abstract

Following the change in the political and social spheres of the Qajar era, there was a change in the historiography of this period and historians based on the Azeri religion and Dessatiri texts, instead of writing general history based on Islamic texts to archeology and following the narrative The Iranians paid. The purpose of writing this article is to study the influence of Dasatiri texts on the history of the Ajam and Waqar kings of Shiraz. The study method is library and analytical-descriptive .The result of the research shows that the dignity of Shirazi, like many historians of his time in writing the history of the Ajam sultans, has been influenced by descriptive texts and has used the books of the followers of Azarkivan and especially Chaharchaman civilization. The use of Dasatiri words, mysticism and philosophy and other religious beliefs of this sect is well evident in the history of the Ajam kings. Although Waqar has used Ferdowsi's Shahnameh and Roza al-Safa in writing the history of Ajam sultans, but it seems that he has benefited more from the Chaharchaman civilization.

Keywords: Qajar Historiography, Desatiri Texts, History of Ajam Sultans, Waqar Shirazi

تأثیر متون داستیری بر «تاریخ سلاطین عجم» وقار شیرازی

حمید خداپرست^۱

مهدی قاموری^۲

محمد رضا معصومی^۳

تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۳/۱۴

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۵/۲

چکیده

به دنبال دگرگونی در حوزه های سیاسی و اجتماعی عصر قاجار، نوعی تغییر هم در تاریخ‌نگاری این دوره به وجود آمد و مورخان به تاسی از آیین آذرکیوانیان و متون داستیری، به جای نگارش تاریخ عمومی بر اساس متون اسلامی به باستانگرایی و پیروی از روایت‌های ایرانی پرداختند. هدف از نوشتن این مقاله بررسی تأثیر متون داستیری بر تاریخ سلاطین عجم وقار شیرازی می‌باشد. روش مطالعه کتابخانه‌ای و تحلیلی — توصیفی می‌باشد. حاصل پژوهش نشان می‌دهد که وقار شیرازی هم چون بسیاری از مورخان هم عصر خویش در نگارش تاریخ سلاطین عجم، تحت تأثیر متون داستیری بوده و از کتاب‌های پیروان آذرکیوان و بخصوص شارستان چهارچمن بسیار استفاده کرده است. استفاده از واژگان داستیری، عرفان و فلسفه و دیگر اعتقادات آیین این فرقه به خوبی در تاریخ سلاطین عجم مشهود می‌باشد. با این که وقار در نگارش تاریخ سلاطین عجم از شاهنامه فردوسی و روضه‌الصفای میرخواند هم استفاده کرده، اما به نظر می‌رسد که وی بیشتر از شارستان چهارچمن بهره گرفته است.

واژه های کلیدی: تاریخ‌نگاری عصر قاجار، متون داستیری، وقار شیرازی

^۱دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی، واحد یاسوج، دانشگاه آزاد اسلامی، یاسوج، ایران، hamidkhodaparast1363@gmail.com

^۲استادیار زبان و ادبیات فارسی، واحد یاسوج، دانشگاه آزاد اسلامی، یاسوج، ایران (نویسنده مسئول) mehdifamoori@gmail.com

^۳استادیار زبان و ادبیات فارسی، واحد یاسوج، دانشگاه آزاد اسلامی، یاسوج، ایران، masomi25@yahoo.com

تاریخ سلاطین عجم، اثر وقار شیرازی، در سده سیزدهم هجری است. این اثر تاریخی، به دلیل هماهنگی و همگامی با موج ادبی زمانه نویسنده از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است. این اثر، تاریخ ایران باستان را همانند الگوهای مورد استفاده خود در چهار دوره پیشدادیان، کیانیان، اشکانیان و ساسانیان مورد بررسی قرار داده و در آن تلاش کرده تا سبک خراسانی و زبان فارسی سره را در نوشته خود به کار گیرد و از نظر تاریخی نیز کوشیده تا همگام با باستان‌گرایی شکل گرفته، در این دوره بتواند نقشی ایفا نماید. مشخصه اصلی این کتاب استفاده نویسنده از واژه‌های دساتیری و کوشش در به کار بردن کلمه‌های سره فارسی می‌باشد. وقار با توجه به رویکرد مورخان هم عصر خویش به متون دساتیری، تلاش می‌کند که کتابی یک دست و خالص از واژه‌های فارسی را در تاریخ ایران باستان بنویسد. این نوع نگارش تاریخ اصولاً برخلاف تاریخ‌های عمومی است که بعد از ظهور اسلام نوشته شده‌اند. علت این امر رویکرد باستان‌گرایی مورخان و استفاده از روایت‌های ایرانی به جای روایت‌های اسلامی و قرآنی است و در حقیقت مورخان در این عهد به دنبال تغییرات اجتماعی و سیاسی و آگاهی از عقب ماندگی ایران و شکست ایران از روس تلاش می‌کنند که ایران باستان را بار دیگر احیاء نمایند. وقار شیرازی هم از جمله مورخانی است که همگام با موج باستان‌گرایی زمان خویش، تاریخ سلاطین عجم را با رویکردی کاملاً ایرانی نوشت که در نگارش آن به شدت تحت تأثیر متون دساتیری آذرکیوانیان بوده است.

1-1 پیشینه تحقیق

تاریخ‌نگاری در عصر قاجار به شدت تحت تأثیر جریانات و اتفاقات اجتماعی و سیاسی قرار گرفت که این موضوع آن را به سوی باستان‌گرایی و آرکائیسم سوق می‌داد. مورخان این عهد سعی می‌کردند به جای تاریخ‌نگاری عمومی که بعد از اسلام رواج یافته و عموماً متأثر از باورهای قرآنی بود، آثار خود را بر اساس باورهای ایرانی بنگارند. جلال‌الدین میرزا در راستای گرایش به ایران باستان و ایجاد بستری مناسب جهت تسریع این اندیشه، قدمی بزرگ برداشت و آن نوشتن تاریخی در مورد پادشاهان ایران قبل از اسلام با دیدگاه تاریخ‌نگاری ناسیونالیستی بوده است. وی در بیان علت سره‌نویسی در مقدمه کتاب نامه خسروان می‌نویسد «این نامه گرامی که به سخنان صرف و برخلاف عادت عاری از لغات عربی تألیف شده است به دست هر ارباب دانش و معرفت که برسد البته پسند خواهد افتاد و هم دلیل بر آن است که نامه نگاری در زبان شکرفشان پارسی که خالی از سخنان تازی باشد میسر است.» (جلال‌الدین میرزا، بی تا: ۵) رضا بیگدلو (۱۳۸۰)، در کتاب «باستان‌گرایی در تاریخ معاصر ایران» می‌نویسد: از اواخر دوران قاجار، به موازات آشنایی با تمدن غرب و توجه یافتن به عقب‌ماندگی اقتصادی و فرهنگی کشور، گرایشی به تجلیل و احیای گذشته باستانی و تمدن پیش از اسلام ایران پدید آمد. سرجان ملکم (۱۸۱۵ م)، کتاب «تاریخ کامل ایران» را به تاسی از متون دساتیری نوشت. مجتبی خلیفه و امین آریان‌راد در مقاله‌ای با عنوان «مورخان عصر قاجار و روایت دساتیری از تاریخ باستان»، به تأثیر این متون بر تاریخ‌نگاری عصر قاجار پرداخته‌اند. محمد توکلی طرقي (۱۳۹۵)، در کتاب «تجدد بومی و بازاندیشی تاریخ» به بازسازی هویت ایرانی در گزارش تاریخ‌نگاری این عصر می‌پردازد. فرهنگ برهان قاطع نیز از آن روی که واژگان دساتیری را در برگرفته، نقش مهمی در شناخت واژه‌های دساتیری دارد.

تاریخ سلاطین عجم، از جمله آثار وقار شیرازی، پسر وصال شیرازی، در دوره بازگشت ادبی و قرن سیزدهم هجری است. این اثر تاریخی به دلیل هم‌زمان شدن با دوره بازگشت ادبی، حائز اهمیت می‌باشد. این اثر تاریخی چهار دوره پیشدادیان، کیانیان، اشکانیان و ساسانیان مربوط به ایران باستان را بررسی نموده است. نویسنده در این کتاب کوشیده است که کتاب خود را نزدیک به سبک خراسانی بنویسد، به همین علت نگارش فارسی خالص را در دستور کار خود قرار داده است. به قول حسینی فسایی در فارسنامه ناصری «تاریخ ملوک عجم نثر پارسی که یک کلمه غیر فارسی در آن گفته نشده با ملاحظه فصاحت و بلاغت» (حسینی فسایی، ۱۳۷۸: ۲/ ۹۹۸) از طرف دیگر نویسنده که قصد ندارد از موج ادبی روزگار خویش عقب بماند همگام با بازگشت ادبی از آرکائیسم نیز بهره می‌جوید تا بیشتر خود را با ادبیات زمان خویش همراه سازد. نسخه خطی تاریخ سلاطین عجم متعلق به عشرت وصال، دارای قطع بزرگ ۲۰ در ۳۴ سانتیمتر و ۲۰۴ صفحه است که هر صفحه دارای ۲۵ سطر بوده، به جز صفحه اول که ۱۷ سطر و صفحه آخر که ۱۱ سطر دارد (نوابی، ۱۳۳۵: ۹۰ — ۸۹) نسخه‌ای که در کتابخانه ملی موجود است، به نام تاریخ سلاطین عجم و به شماره «۱۲۱۱ ف» ثبت شده که ۳۰۵ برگ دارد و به خط نستعلیق نوشته شده است. ای نسخه به خط نستعلیق محمد حسین در سال ۱۳۳۱ هجری در شیراز کتابت شده است. در این نسخه همه سرفصل‌ها با مرکب قرمز نوشته شده، روی اسمای اعلام و بعضی کلمات با مرکب قرمز خط‌کشی شده، جلد مقوایی، سیاه، عطف و گوشه تیماج سیاه ۱۶۰ در ۲۰۵، کاغذ فرنگی ۷۰ در ۱۳۵، ۱۵ سطر کامل (انوار، ۱۳۵۱: ۳/ ۲۴۶) البته صفحه اول با احتساب بسم الله ۱۰ سطر دارد و بقیه صفحات ۱۵ سطر دارند. تاریخ سلاطین عجم با چند نام مختلف در اسناد معرفی شده است. وقار شیرازی در نسخه خطی و در دیباچه کتاب آن را «روزمه خسروان پارسی» (ص ۶) معرفی می‌کند. حسینی فسایی در فارسنامه ناصری آن را «تاریخ ملوک عجم» نامیده است. (حسینی فسایی، ۱۳۷۸: ۲/ ۹۹۸) هم چنین «پهلوی نامه ناصری» (منزوی، بی تا: ۶/ ۴۲۲۶). «نامه وقار» (انوار، ۱۳۵۱: ۳/ ۲۴۶) برای آن ذکر شده است.

2-2 وقار شیرازی

میرزا احمد (وقار) شیرازی، فرزند ارشد وصال شیرازی (۱۱۹۷ — ۱۲۶۲) از شعرای نام‌آشنای سده سیزدهم هجری است که در محضر پدر خود فنون شعر و ادب و نیز هنر خوشنویسی را به کمال آموخت و از دیگر رشته‌های علوم نیز بهره‌مند بود. «میرزا احمد، متخلص به وقار، فرزند ارشد وصال شیرازی، شاعر معروف قرن سیزدهم هجری، در تاریخ ۱۲۳۲ ه.ق در شیراز به دنیا آمد» (وقار شیرازی، ۱۳۶۰: ۱). در گلشن وصال آمده است «پدر قنداقه‌ی او را خدمت میرزا ابوالقاسم سکوت برد که نام مولود را بگذارد. فرمود: احمد، محمود، محمد، ابوالقاسم و بدین ترتیب اشارت او را احمد نامید و پسران بعد از احمد به همان ترتیب موسوم شدند. (وصال شیرازی، ۱۳۸۷: ۱۳۸) فسایی در فارسنامه ناصری درباره او می‌نویسد: «علاوه بر کمالات موروثی که بر همه کس واضح و همه جا مشهور است در علم و فضل کوی سبقت را از همگان ربوده، در جمیع

فنون، یک فن و در تمام علوم آرموده و ممتحن، خاصه در علوم ادبیه و اقسام حکمت» (فسایی، ۱۳۷۸: ۲/۹۹۷).

۲-۳ روایت‌گری متون دساتیری از ایران باستان

در حوزه تاریخ‌نگاری فارسی از قرن چهارم به بعد، نوعی نگارش تاریخ و ثبت وقایع تاریخی شکل گرفت که در قالب تاریخ عمومی نمود یافت که تا عهد قاجاریه هم ادامه داشت و مورخان با رویکردی ایرانی — اسلامی آثار تاریخی خود را می‌نوشتند. سازوکار نگارش این مورخان نوشتن سیر طبیعی خلقت آفرینش تا زمان ساسانیان و بعد از آن، تاریخ ظهور اسلام در سرزمین حجاز و تشکیل سلسله‌های ایرانی بود. «این مورخان آثار خود را از خلقت عالم آغاز می‌کردند و پس از شرح آفرینش آدم و سرگذشت پیامبران، به تاریخ اساطیری ایران (نخستین انسان و نخستین پادشاه) می‌پرداختند و تا پایان عهد ساسانی را می‌نوشتند. سپس تاریخ اسلام را از زندگانی پیامبر اکرم (ص) و تاریخ سلسله‌های ایرانی را تا عصر خویش می‌نگاشتند؛ از این رو تاریخ عمومی تقریباً به صورت خلاصه‌ای از تاریخ سلسله‌ها و تاریخ‌های محلی درآمد» (صفا، ۱۳۷۲: ۱۵۵۲/۵) این نوع تاریخ‌نگاری، تقریباً تا دوره‌های نخستین سلسله قاجاریه و تا زمان پادشاهی آغامحمد خان قاجار ادامه داشت، ولی بعد از آن به علت آشنایی ایرانیان با فرهنگ غرب، توسعه صنعت چاپ و رواج ترجمه و از همه مهم‌تر شکست چندین باره ایران از روس، نوع نگاه مورخان به تاریخ و نگارش آن تغییر کرد. در این دوره تاریخی، نویسندگان، روشنفکران و مورخان با مقایسه ایران — با آن عظمت و تمدن غنی گذشته — با سایر جوامع پیشرفته و مترقی و با در حال پیشرفت دنیا با نوعی نگاه نوشعوبی‌گری در صدد بر آمدند که گذشته این مرز و بوم را احیا کرده و در حقیقت تلنگری به پیکره جامعه خواب آلوده آن زمان بزنند و به همین خاطر در پی بازآفرینی و نوزایی ایران باستان کوشیدند گذشته با افتخار و با شکوه ایران را از نو احیاء کنند. این نوع نگاه تازه به تاریخ می‌کوشید که تاریخ‌نگاری ایران‌مدار را جایگزین تاریخ‌نگاری اسلامی نماید. واقعیت ماجرا این است که با ظهور اسلام در شبه جزیره عربستان و گسترش و نفوذ آن در منطقه و ورود آن به ایران تا حدی زیادی گذشته پر شکوه ایران به حاشیه رفت و آن همه عظمت و تمدن چندین ساله به دست فراموشی سپرده شد. چنان که می‌دانیم تاریخ‌نگاری اسلامی شناختی اندک و ثابت از ایران باستان را بیان می‌داشت و این موضوع در تمام تاریخ عمومی نمود می‌یافت، اما در دوره صفویه و به دنبال آن در دوره قاجاریه، نوعی تاریخ‌نگاری جدید با عنوان تاریخ‌نگاری دساتیری، همراه و موازی تاریخ‌نگاری اسلامی در این حوزه شکل گرفت که تا حد زیادی تاریخ‌نگاری اسلامی را تحت الشعاع قرار دارد و توانست روایت‌های کهن را از نمایی دیگر بازگو کند که هر چند مورد اقبال و توجه عموم قرار نگرفت، ولی کم و بیش گروهی آن را پذیرفتند، برخی آن را جرح و تعدیل کردند و شماری هم با نقد آن، کلیتش را رد کردند. منشأ تاریخ‌نگاری ایران‌مدار، بیش از هر چیز متأثر از منابع دساتیری و مکتب آذرکیوان و پیروانش منتج می‌شد. «آذرکیوان (۹۴۲ — ۱۰۲۸ ق / ۱۵۲۹ — ۱۶۱۳ م) معاصر شاه عباس صفوی و اکبرشاه هندی بود؛ فردی با گرایش‌های اشراقی — ایرانی و باورمند به شکوه و عظمت گذشته باستانی ایران و ایرانی که شاگردانش در هند بعد از او جریان فلسفی و اشراقی گسترده‌ای را با زبانی ساده با تاسی از تعالیم آذرکیوان و شیخ شهاب‌الدین سهروردی (شیخ اشراق) پدید آوردند.» (شکری، ۱۳۹۸: ۱۰۵) در کتاب دبستان مذاهب در باره شخصیت آذرکیوان و سفر وی به هند چنین آمده است: «آذرکیوان به ازلی تأیید و یزدانی نیرو از پنج سالگی

به کم خوری و شب بیداری پرداخت و در هنگام ریاضت شگرف، قَلتِ غذایی به یک درم وزن رسید. بیست و هشت سال در خُم نشست و در بازپسین روزها از ایران زمین به هند بوم گرایید و در بلده پتنه چندگاه آرام گرفت و در هزار و بیست و هفت هجری در شهر مذکور از آخشییجی تشیستان بر سپهری افراستان شتافت» (کیخسرو اسفندیار، ۱۳۶۲: ۳۱). نویسنده دبستان مذاهب - که یکی از آثار آیین آذرکیونانیان است - ضمن رد «آدم» به عنوان نخستین انسان، می نویسد: «گویند بدایت وجود انسان معلوم نیست و علم بشری احاطه آن نکند چه افراد انسانی را آغاز زمانی نبود هَلَمَّ جَرَأً، اصلاً کران پذیر به فردی نشود و تسلسل در این امور چون تسلسل در شماره است و این عقیده موافق اصول فلسفی و اعتقاد فضلاء یونان است» (کیخسرو اسفندیار، ۱۳۶۲: ۹/۱) وی در ادامه کیومرث را ابوالبشر و نخستین پادشاه معرفی می کند: «پس والا گوهر گلشاه بنا بر وحی سماوی و امر آمر عالم، امر امر جهانیان گشت و آیین داد به میان آورد و نژاد و اولاد خود را که در مدت انزوای او پراکنده بودند جمع کرد و او را بنا بر این ابوالبشر گفتند که جز از فرزندان او بیشتر با هم در نبرد کشته شده و باقی گروه خوی و بوی دد گرفته بودند. به حرب آن نکوهیده انبوه را، کیومرث؛ یعنی گلشاه و فرزندانش به راه آوردند. بالجمله جهانشاه حقیقی، به کیومرث کتاب سماوی فرستاد و از والانژادش سیامک و هوشنگ و تهمورس و جمشید و فریدون و منوچهر و کیخسرو و زردشت نخست و آذر ساسان پنجم را به پیغمبری برگزیده و مطابق شریعت مه آباد، کیومرث ایشان را رفتن فرمود.» (همان: ۱۳) دیگر اثر این فرقه هم کیومرث را به عنوان نخستین انسان معرفی کرده و آدم را بعد از کیومرث می داند: «باز یزدان بزرگ رحمت آوردی و بر بندگان بخشودی و آن رنج به کران آمدی پس تباره بار دگر فرزند خرد نخست ظهور کردی و مانند پیش بساط عدل و داد و انسانیت و قواعد دین و رسوم آیین گستری، پس آن را در معنی نخستین کس و آدم اول خواندندی و به اعتقاد فرزندان ایران به فاصله چند صد هزاران سال به تواتر پنج نامور ظهور فرمودند که آخرین آنها گلشاه که او را کیومرث و آدم اول خوانند و برای صدق این معنی حدیث حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام شاهدهی است کافی و گواهی شافی که روایت است: کسی از آن حضرت سؤال کرد که قبل از آدم چه بود؟ فرمودند: مانند او آدمی، دیگر بار چون اعاده کرد، همین طور جواب فرمودند تا چند دفعه پس خود آن حضرت فرمودند اگر تا هفتاد سال این سوال اعاده کنی جواب همان گویم.» (آیین هوشنگ، ۱۳۹۲: ۱۰)

۴- تأثیر متون دساتیری بر تاریخ سلاطین عجم و قار شیرازی

در دوره قاجار در کنار اتفاقات و حوادثی که در حوزه سیاست رخ داد و تحولاتی که جامعه ایرانی را در پی آشنایی با فرهنگ غرب متحول ساخت و دگرگونی که ادبیات فارسی را از سیر تاریخی خود منحرف کرد و به سبک بازگشت ادبی منتج ساخت، باستان‌گرایی هم در بستر تاریخ نگاری نمود یافت که این موضوع می‌توانست ارتباط تنگاتنگ و نزدیکی با آشنایی ایرانیان با تمدن جدید غرب داشته باشد. لذا می‌توان گفت که نخستین جرقه‌های باستان‌گرایی در این دوره زمانی زده شد که ایرانیان توانستند با غرب و فرهنگ آنها که بسیار متفاوت از فرهنگ ما بود، تعامل داشته باشند و از طرف دیگر آشنایی با تکنولوژی و صنعت پیشرفته غرب که کشور ایران را بسیار عقب مانده و ضعیف نشان می‌داد. هم چنین شکست ایران در جنگ با روسیه هم مزید بر علت شد. حاصل این عقب ماندگی و فقدان تکنولوژی و صنعت روز برای ایران، در دو عهدنامه گلستان و ترکمانچای به خوبی هویداست که توانست از ایران یک کشور ضعیف و نابسامان جلوه دهد. این حوادث و اتفاقات،

سردمداران قدرت و روشنفکران ایران را به واکنش واداشت تا شاید بتوانند از فاصله بین ایران و غرب بکاهند» این روشنفکران افسرده از گذشته و تحقیر شده از حال شروع به بازنگریستن و تفسیر مجدد تاریخ گذشته خویش به منظور یافتن ریشه‌های انحطاط و فلاکت خود کردند و به سراغ دوره‌ای از تاریخ کشور خود رفتند که به صورت یک دوره طلایی با جلوه‌ای بسیار پر شکوه و با عظمت بر ایشان جلوه‌گر می‌شد. در این دوران، ایران دارای حکومت و تمدن پیشرفته و نیرومند بود. این دوران طلایی ایران قبل از اسلام و امپراتوری‌های هخامنشی و ساسانی بود. این دوران را اوج فرهنگ و تمدن ایرانی و عقب ماندگی آن را حمله اعراب مسلمان و سقوط سلسله ساسانی دانسته و تمام خشم و عقده و پرخاشگری خود را که از سرخوردگی از وضع جامعه خویش نشأت می‌گرفت متوجه اعراب ساختند و خواستار احیاء و بازگشت به این دوران با شکوه شدند. «بیگدلو، ۱۳۷۹: ۳۹». اگرچه وقار در کتاب تاریخ سلاطین عجم بر خلاف تاریخ‌های عمومی که اصولاً «آدم» را نخستین بشر قلمداد می‌کردند، کیومرث را اولین انسان معرفی نمود ولی این به معنای این نیست که وی به مبانی و اندیشه‌های دین اسلام پایبند نباشد. «پارسیان که به آئین زرتشت‌اند؛ خود او را آدم خوانده‌اند و همی‌گویند که نام وی گلشاه است. چه در آن روزگار، جز خاک و آب هیچ نبوده که شهبان را بر آن خداوندی بود.» (وقار، بی‌تا: ۱۰) این موضوع در شارستان چهار چمن هم این گونه آمده است: «بعضی از منجمان گویند تعلق روح در جسد کیومرث؛ یعنی آدم در روز عاشورا بود؛ یعنی عاشر محرم الحرام اتفاق افتاد» (بهرام بن فرهاد، ۱۲۷۹: ۲۴) وقار بنابر عقیده پارسیان کیومرث و آدم را یکی می‌داند. این نوشته وقار بیشتر برگرفته از اندیشه و آثار آذرکیوانیان است: «آنچه نزاع عرب و عجم در سبقت آدم و کیومرث است بلاتهاون اسهل‌الرفع است و شائبه‌ای در این نیست که پدر عجم کیومرث است لاغیر.» (فرزانه بهرام، ۱۲۷۹: ۱۳) در کتاب آیین هوشنگ که از جمله آثار آذرکیوانیان می‌باشد، آمده «پس آن را در معنی نخستین کس و آدم اول خواندندی و به اعتقاد فرزندان ایران به فاصله چند صد هزاران هزار سال به تواتر پنج نامور ظهور فرمودند که آخرین آنها گلشاه که او را کیومرث و آدم اول خوانند بود» (آیین هوشنگ، بی‌تا: ۱۱) وقار در این اثر تاریخی یکی از علل نگارش تاریخ سلاطین عجم را احیاء و زنده کردن ایران باستان که احساس می‌کرده فراموش شده، قرار داده است: «نخست آن‌که، چون آئین گفتار پارسیان، درین روزگار از میان رفته، این‌گونه سخن بی‌شگفتی و نغزنی نباشد. دیگر آن‌که از اندرز و پند پادشاهان باستان، از هر جا و هر جن، آن‌چه به دست کرده‌ام و به چنگ آورده‌ام، از آن چشم نپوشیده، به سرواد پارسی، و بر آئین شه‌نامه، سروده‌ام که سرود را در دل نشستی دیگر است. سه دیگر آن‌که از گفتار استاد بزرگوار و سخن‌پرداز نامدار، خداوند سخن، دانشور طوس، آن‌چه برگزیده و پسند افتاد، درین نامه نوشته آمد — اگر چه بر روان پاک او و گفتار شادناک او درود باد — که او خود هر چه گوید، پسندیده و سخته بود و هر چه سگالد، آزموده و پردخته.» (وقار، بی‌تا: ۷) وقار با توجه به این موضوع از تاریخ باستان که در آثار آذرکیوانیان به آن اشاره شده «در زمان بندی دساتیر، ایران باستان به دوره‌های آبادیان، جیان، شاییان، یاسایان و گلشاییان تقسیم شد و دوره گلشاییان خود به چهار زمانه پیشدادیان، کیانیان، اشکانیان و ساسانیان زمان بندی می‌شد. نخستین گلشاییان کیومرث و بازپسین آنها یزدگرد بود.» (توکلی طرقي، ۱۳۹۵: ۲۸) تنها به دوره گلشاییان پرداخته است. در آثار تاریخی که در این زمان و متأثر از متون دساتیری نگارش یافته، پیامبران پیش از زرتشت نیز پذیرفته شده و همه اطلاعات تاریخی این آثار بر پایه منابع زرتشتی نوشته شده‌اند: «عقیده سپاسیان (ایرانیان) آن است که از آغاز دولت

مه‌آباد تا اجام حکومت یزدگرد، جز ضحاک، بیشتر بلکه سراسر این برگزیده فرقه، داد آیین و عدالت شعار و پرهیزگار و جامع گفتار و کردار بودند. در این طایفه قدسیه، بعضی انبیا و جمعی اولیاء و فرقه ای صلحاء و اتقیاء‌اند و ممالک و سپاه معمور می‌داشتند. اما و خشوران و پادشاهان پیش از گلشاه را که از مه‌آباد تا یاسان آجامند به غایت بزرگ دانند که اصلاً در گفتار و کردار، بدی پیرامون ایشان نگشته و برخلاف پیمان فرهنگ که شریعت مه‌آباد است ره نسپرده‌اند و ترک اولی نکرده‌اند.» (کیخسرو اسفندیار، ۱۳۶۲: ۱۴) جلال‌الدین میرزا در کتاب *نامه خسروان* نیز بر خلاف تواریخ عمومی به سلسله‌های پیش از آفرینش کیومرث می‌پردازد و کیومرث را به عنوان نخستین پادشاه معرفی می‌کند: «پادشاهان کشور ایران به همداستانی پارسیان تا هنگام یزدگرد شهریار پنج گروهند: آبادیان، جیان، شائیان، یاسائیان و گلشائیان» (جلال‌الدین میرزا، ۱۳۲۴: ۳) یکی دیگر از منابعی که وقار از آن بهره می‌گیرد، *روضه‌الصفای* می‌خواند است. می‌خواند با استناد به این بیت از شاهنامه:

نخستین خدیوی که کشور گشاد سرتاجداران کیومرث بود

کیومرث را نخستین پادشاه معرفی می‌کند، ولی در این که وی نخستین انسان هست یا نه، تردید دارد و به همین خاطر اقوال مختلفی را بیان می‌دارد: «ائمه اخبار در نسب او اختلاف کرده‌اند. طایفه‌ای را عقیده آنست که کیومرث به حسب سن بزرگترین اولاد صلبی آدم بود و حدیث امام غزالی (ره) در کتاب *نصیحت‌الملوک* مؤید این قول است. جمعی گفته‌اند، وی اسیم بن لاود بن ارم بن سام بن نوح است که در مبدأ سلطنت ملقب به کیومرث گشت و مؤلف غنیه چنین گوید که یکی از پسران یافث ابن نوح که عرب او را عامر گویند و عجم کیومرث چون بر علم مستولی گشت حکم فرمود که هر کس غیر لفظ آدم اسمی بر وی اطلاق کند سرش را از تن بردارند و این سخن مؤلف مخالف قول جمهور مورخان است چه زعم ایشان آنست که خنانان ترکستان از نسل یافث اند نه پادشاهان فارس، زیرا که مجموع این طبقه از احفاد کیومرث اند و مجوس دعوی کنند که کیومرث عبارت از آدم ابوالبشر است و او را گلشاه نیز خوانند و علی اختلاف الاقوال به اتفاق ائمه تاریخ کیومرث اول پادشاهی است که بر مسند سلطنت بنشست و بساط معدلت در ربع مسکون بگسترانید.» (میرخواند، ۱۳۳۸: ۴۹۴/۱) وقار شیرازی با تاسی از *روضه‌الصفای* می‌خواند درباره کیومرث، نظری نمی‌دهد و فقط اقوال دیگران را بیان می‌کند: «بدان‌که، نخست گروه نخستین، کیومرث است و برخی کیومرث گفته‌اند و این نام در بُناداد و بنیاد، زنده گویا باشد. چه گیو زنده بود و مرت گویا و اندر نام‌های پارسیان، چنان دیدم که کیومرث به زبان پارسی، نخستین کننده است و گروهی گفته‌اند که گیو نخست و مرت دویم است و وی را کیومرث بدان گفته‌اند که نخستین پایه خرد است و دویمین پایه روان. سه دیگر از گروه پارسیان گفته‌اند که مرت خرد و جان را نامند و گیوزاده و نژاد را گویند و از آنش بدین نام خولندند که گفتی زاده خرد است و داده روان و لندر نژاد او نیز گفتار دیگرگونه است. برخی او را از تخم آدم دانند و گروهی، فرزند کلان ویش شمزند و پارسیان که به آئین زرتشت‌اند؛ خود او را آدم خوانده‌اند و همی گویند که نام وی گلشاه است. چه در آن روزگار، جز خاک و آب هیچ نبوده که شهان را بر آن خداوندی بود.» (وقار، بی تا: ۱۰ — ۹) نکته قابل تأمل در تاریخ نگاری وقار این است که با توجه به این که شاهنامه فردوسی هم جزء منابع تاریخی وی بوده، ولی او بیشتر متمایل به متون دساتیری بوده است. با این که پارسیان شاهنامه را شناسنامه فرهنگی خود قلمداد می‌کنند، اما فردوسی در اثر حماسی خود بیشتر در معیت

روایت‌های اسلامی بوده و شاهنامه را به تاسی با اسطوره‌های ابراهیمی و قرآنی سروده است. وی به دور از هر گونه تعصب و جانبداری و کاملاً رندانه به ذکر آفرینش مردم می‌پردازد، بدون این که از انسان نخستین یاد کند:

چو زین بگذری مردم آمد پدید شد این بندها را سراسر کلید

(فردوسی، ۱۳۸۴: ۱۶/۱)

استاد طوس مسلماً با تاریخ آفرینش و روایت‌هایی در این زمینه آشنا بوده، ولی تنها صلاح‌دید وی این بوده که فقط کیومرث را به عنوان نخستین پادشاه معرفی نماید:

چنین گفت کآیین تخت و کلاه کیومرث آورد و او بود شاه

(همان: ۲۸)

۵- زهد و ریاضت در آیین آذرکیوانیان

در اندیشه آذرکیوانیان عبادت یکی از ویژگی‌های شخصت‌های اساطیری است که گاه این عبادت با زهد و ریاضت آن‌ها در هم می‌آمیزد. در دبستان مذاهب در باره فرقه آذرکیوانیان آمده است: «و آذرکیوانیان با اهل دنیا کم آمیختی و از ظاهرپرستان رمیدی و شاگردان و حق پژوهانرا کم بار دادی و خود را آشکارا نساختی.» (کیخسرواسفندیار، ۱۳۶۲: ۳۲) در شاهنامه هم آمده است آنجا که جمشید طبقات اجتماعی را تعریف و معرفی می‌کند از گروهی به نام کاتوزیان نام می‌برد که کارشان عبادت است و زندگی همراه با ریاضت را تجربه می‌کرده‌اند:

گروهی که کاتوزیان خوانیش به رسم پرستندگان دانیش
جداکردشان از میان گروه پرستنده را جایگه کرد کوه
بود تا پرستش بود کارشان نوان پیش روشن جهاندارشان
(فردوسی، ۱۳۸۴:)

(۴۰/۱)

در کتاب شارستان در باره فریدون آمده است: «چون به سن چهارده سالگی رسید، به پاکی طینت شروع در مجاهدت نمود. سه چیز را بر خود حرام گردانید: نخست خوردن شکم سیرکه آن باعث تفریح است و جوع الیم آلام، چنانکه حدیث برین مبشر است: تجوع ترانی تجرد تصل؛ دویم خواب شب و پشت بر زمین گذاشتن و تکیه کردن؛ سیوم در شب بی ذکرالله بودن و روز نیز خفیه بدین پرداختی. تا آنکه کم خوری او به حدی انجامید که سپس پنج روز به یک لقمه که مرغوب طبع نبود، قناعت داشت. تا مادامی که فرصت داشت شب‌های ظلمانی را به روز نورانی آوردی و در کوه و دشت بگذراندی تا وحی و الهام بدو رسید و مردم به اتفاق او را به سلطنت برداشتند.» (بهرام بن فرهاد، ۱۲۷۹: ۸۳) وقار همین مطلب را در باره فریدون از شارستان این گونه نقل می‌کند: «که چون او را روزگار زندگانی به چهار صد سال رسید، آغاز پژوهش و پرستش یزدان نهاد و سه چیز را بر خویش ناروا داشت؛ سیر خوردن و شکم آمودن، دیگر خواب شب و پشت بر بالین و سر بر نهالین نهادن، سه دیگر، بی‌یاد پروردگار شب به روز آوردن و در کفیار به جانی کار او به جایی رسید که سپس پنج شبانروز خورشی بس اندک و ناگوارا خوردی و همواره به کوه و بیابان به سر بردی و از چاکری مادر و پرستش او هیچ دم فرو نگذاشتی و دوری نجستی تا آن‌گاه که او را به پادشاهی گزیدند و به کدخدائی برداشتند» (وقار، بی‌تا: ۷۲)

۱-۵ صبغه دینی اساطیر در بینش آذرکیوانیان

اساطیر در بینش فکری آذرکیوانیان از جایگاهی والای معنوی و آسمانی برخوردار می‌باشند و لذا دارای تقدس دینی هستند. همان طور که اساطیر را دارای مقام پیامبری می‌دانستند، لذا جنبه دینی نیز برای آنها قائل بودند و این مقام دینی و معنوی آنها بیشتر در قالب پرستش و عبادات آن اساطیر تجلی یافته است. «معنی خسرو امام عادل است از این که پادشاه را خسرو گویند و او در صغر سن به عبادات گذرانیده قلت ینام و اکل را و جب شمردی و شب مطلقاً به خواب نرفتی و قربت با نساء نکردی با آنکه چهار کنیز شبستان پیرای داشت لیکن استجماع آنها برای محافظت خانه و شبستان بود چه ایشان نیز مرتاضه بودند در کوهستان گردیدی رعایت مظلومان کردی و حیوان ضاره را به قتل رسانیدی و شب و روز بعد از فراغ به ذکر حق تعالی گذرانیدی باقی ریاضات او در خلوات در استعداد در جمیع کتب به تخصیص در شاهنامه فردوسی منقول و مسطور است.» (بهرام بن فرهاد، ۱۲۷۹: ۱۲۷).
۲-۵ عرفان آذرکیوانیان

وقار در نگارش تاریخ سلاطین عجم تحت تأثیر عرفان آذرکیوانیان نیز قرار داشته است؛ بررسی آثار و نوشته های آذرکیوانیان نشان می‌دهد که اصولاً نمی‌توان بین فلسفه و عرفان آنان مرز مشخصی کشید و آن را دو را از هم جدا نمود. می‌توان چنین استنباط نمود که در حقیقت فلسفه از نگاه آنان زمینه‌های نظری و عرفان را شکل می‌دهد. فرزانه بهرام در کتاب شارستان چهارچمن در تعریف حکمت می‌نویسد: «حکمت در عرف اهل معرفت عبارت از دانستن اشیاء کماهی و قیام نمودن به افعال چنانچه باید به قدر استطاعت تا نفس انسانی به کماهی که متوجه آن است برسد.» (فرزانه بهرام، ۱۲۲۳: ۲۵۴) از این تعریف دو مفهوم فلسفه و عرفان را قابل برداشت است؛ «دانستن اشیاء کماهی» در تعریف فلسفه و «قیام به افعال برای تکمیل نفس انسان» در تعریف عرفان می‌گنجد. از این منظر شاخص‌ترین ویژگی عرفانی آذرکیوانیان که آن را از سایر گروه‌های عرفانی متمایز می‌سازد، پیوندی است که بین اندیشه‌های عرفانی آنها و فرهنگ ایران باستان وجود دارد. از دیدگاه آذرکیوانیان تمام چهره‌های مثبت اساطیری، عرفای بزرگی محسوب می‌شوند. «چون کیومرث خود را بشناخت پیوسته در جبال به پرستش خالق لایزال اشتغال داشت. نوبت اول چندان بایستاد که گوشت پا از عظام مفارقت کرد و در نهاد مؤبدی آورده که آن حضرت صد سال برپا ایستاده بود. چون قوت از پا دوری گزید فلابد از پا درآمد دو زانو بنشست تا صد سال در سجده بود با گریه و زاری و ناله و بیقراری مضمون این مقال می‌سرود:

من نمی‌گویم که بودم سالها در راه تو هستم آن گمره که اکنون روبه راه آوردم

۵-۳ سرهنویسی وقار و استفاده از واژگان دساتیری

سرهنویسی یا فارسی‌نویسی خالص، از جمله جنبش‌های ادبی و زبانی و از جمله مباحثی است که با فاصله اندکی پس از غلبه زبان عربی بر حوزه‌های فرهنگی ایران زمین مطرح گردید. آنگاه که ایرانیان دریافتند که زبان فارسی تحت سیطره زبان عربی قرار گرفته و چه بسا در این وضع زبان فارسی در پی آمیختگی با زبان عربی مخدوش شده و آسیب ببیند، احساسات ملی و قومی آنها جهت تقویت هویت ملی برانگیخته شد. اولین گام عملی در این زمینه در عصر سامانیان و در مقابله با زبان عربی و در جهت بازبایی هویت ایرانی از طریق گسترش زبان فارسی

برداشته شد. اگر در عصر سامانی نفوذ زبان عربی نویسندگان و شاعران ایرانی را به سرهنویسی سوق می‌داد، در عصر مشروطه با توجه به ورود عناصر علمی و فرهنگی غرب، راه برای ورود واژه‌های اروپایی به زبان فارسی هموار شد، بنابراین واژه‌گزینی و برابری برای واژگان فرضی از مهم‌ترین رویکردهای سره‌گرایی در این عصر است. به منظور تحقق این امر، برخی مراکز مرتبط و نویسندگان برای یافتن جایگزین مناسب به سراغ واژه‌های سره فارسی رفتند. از همین دوره بود که سرهنویسی دیگر به پیرایش زبان از کلمات عربی اطلاق نمی‌شد، بلکه جایگزینی و معادل‌سازی برای واژه‌های زبان‌های اروپایی را هم که جانی تازه به این جنبش زبانی داده بود، دربرمی‌گرفت. ملک‌الشعرای بهار هم در این باره می‌نویسد: «و بالأخره [سردار سپه] به این کار یعنی اخراج بیگانگان اکتفا نکرد، بلکه بعدها به اخراج لغات بیگانه از فرنگی و ترکی و عربی نیز شدیداً اقدام کرده، کمیسونی در وزارت جنگ از بعضی افراد متعصب تشکیل داد که به لغت فارسی سازی اقدام کنند و همین رفتار، موجب گردید که دولت مرحوم فروغی، به ایجاد فرهنگستان مبادرت ورزد، که لااقل حالا که کاری است و باید صورت پذیر گردد و لابد منه است، پس از طریق معقول‌تر و مناسب‌تری عمل شود.» (بهار، ۱۳۷۱، ج ۱: ۲۸۳)

۶- تاریخ سلاطین عجم و واژه‌های دساتیری

بررسی واژه‌های دساتیری که در آثار آذرکیوانیان از آن‌ها به عنوان واژه‌های سره فارسی یاد شده، نشان می‌دهد که این واژه‌ها یک‌دست نیستند. آن‌ها که تمام تلاش خود را صرف به اصطلاح سرهنویسی کرده بودند، ضمن استفاده از واژه‌های مهجور و عادی فارسی از واژه‌های علمی و فلسفی نویسندگان قبل از خود نیز بهره برده‌اند و هر کجا که واژه‌ای جهت معادل‌سازی و جایگزینی نیافتند، واژه‌سازی کرده‌اند. بر این اساس اگرچه افرادی چون پوردادو کل واژه‌های دساتیر را ساختگی و به قول معروف، «من درآوردی» می‌دانند و آن را رد می‌کنند، اما معین در مقاله «واژگان فارسی ابن سینا و تأثیر آن‌ها در ادبیات» معتقد است که درباره واژگان دساتیری نباید یکسان‌دوری کرد. وی معتقد است که آذرکیوانیان را باید از لحاظ تاریخی حلقه‌ای از زنجیره‌ای از فیلسوفان و علمای ایرانی دانست که کوشیده‌اند آثار فلسفی و علمی یا برخی از آثار خود را به فارسی بنویسند. از نظر معین، نقطه عطف مهم این حرکت سرهنویسی را آثار فارسی ابن سینا و ابوریحان بیرونی تشکیل می‌دهند: «ابن سینا با دانشنامه و بیرونی با التفهیم خود نهضتی در ایران پدید آوردند که دامنه تأثیر آن تا عصر حاضر کشیده شده است. با تألیف این دو کتاب، فرهنگ لغات فارسی غنی‌تر و ارجمندتر گردید. زیرا این دو دانشمند از لغاتی که متداول و رایج بود و نیز از آنچه در بطون کتب مضبوط بود، گلچین کرده، در دو اثر جاویدان خود به کار بردند و برای مفاهیمی نیز که لغتی در تداول یا در کتب پیشینیان نیافته بودند، لغات رایج را مجازاً به معانی جدید استعمال کردند؛ و در صورت ضرورت، ترکیبات و اصطلاحاتی از مفردات پارسی پرداختند و زبان پارسی را تا آنجا که در آن عهد میسر بود، شایسته‌ای مفاهیم علمی کردند.» (معین، ۱۳۸۸: ۱۵۸/۵) بررسی و تحقیق در واژه‌هایی چون آخشبج: عنصر، افراز: بلند، پذیرا: هیولی، توانش: قوت، کام: آرزو، کنش: فعل و ... نشان می‌دهد که آذرکیوانیان این واژه‌ها را از نویسندگانی چون ابن سینا و بیرونی اقتباس کرده‌اند. وقار که تاریخ سلاطین عجم را به تاسی از فرقه آذرکیوانیان نوشته از بسیاری از واژه‌های دساتیری بهره گرفته که به شرح زیر می‌باشد:

۱-۶ واژه‌های کهن فارسی در دساتیر

در فرهنگ لغت دساتیر، واژه‌هایی هستند که در زمره واژه‌های کهن فارسی می‌باشند و آذرکیوانیان آن‌ها را در شمار واژگان دساتیری قرار داده‌اند و پیروان آنها از جمله وقار از آن استفاده کرده است:

آب = اعتبار (۵۵)	بره = برج حمل (۱۱)
آباد = درود (۲۰۲)	بهی = خوبی و فضیلت (۳۲۳)
آخشیج = عنصر ، ماده (۲۲۷)	پرویز = فاتح ، پیروز (۵۲۹)
آدر = آتش (۲۵۴)	پژوهش = جستجو (۳۳)
آگهی = خبر (۳۳۲)	

ارج = ارزش ، قدر (۱۸)

بادافراه = پاداش و عقوبت (۳۶۱)

واژه های عادی فارسی در دساتیر

در این میان حتی بسیاری از واژه‌های عادی فارسی هم در زمره واژگان دساتیری قرار گرفته‌اند:

ازدست = مطیع (۳۴)	بهرام = ستاره مریخ (۱۶۹)	آخشیج = عنصر ، ماده (۲۲۷)
افراز = ابزار (۱۰۵)	پاداش = مکافات (۱۱۸)	بادافراه = پاداش عقبت (۳۶۱)
انباز = شریک (۱۸۰)	پاس = نگهبانی (۱۶۴)	بره = برج حمل (۱۱)
اکنون = حالا (۱۱۳)	پرتو = شعاع (۲۰۱)	آگهی = خبر (۳۳۲)
اوار = در فارسی (دفتر و حساب	پزشک = طبیب (۶۱)	ارج = ارزش ، قدر (۱۸)
دیوانی) در دساتیر (عقیده) (۱۵۲)	پژمردن = افسردن (۱۵۷)	پرستاری = طاعت و بندگی (۱۹)
بخشاینده = رحم کننده (۳۲۱)	پندار = وهم (۱۶۹)	بن = بنیاد (۱۹)
برجیس = ستاره مشتری (۴۱۷)	پیرایه = زینت (۱۷۶)	بهرمان = بنیاد (۵۰۰)
انبوه = بسیار (۱۴۰)	واژه های مهجور فارسی در	بهی = خوبی ، فضیلت (۳۲۳)
انجام = عاقبت (۱۶۵)	دساتیر	پایه = مرتبه ، درجه (۴)
انگیزه = باعث و سبب (۱۵۷)	آب = آبرو (۱۳۲)	پتت = تویه (۳۴۹)
اورنگ = تخت (۷۸)	آباد = درود (۲۰۲)	پرویز = فاتح ، پیروز (۳۳۰)
ایزد = خداوند (۶)	پژوهش = جستجو (۷۱)	نمشته = عقیده (۱۰۳)

باختر = غرب (۸۹)

بزه = گناه (۱۱۰)

اصطلاحات علمی و فلسفی دساتیر

آمیخته = مرکب (۱۴۳)	پروردگار = رب النوع (۳۵۵)	بادآهنگ = آواز ، صدا (۷۴)
آمیزه = مزاج و طبیعت (۱۴۳)	پیکر = صورت (۱۹۹)	برانگیخته = ایجاد شده (۲۸۳)
آمیزش = پیوستگی و تعلق (۲۲۹)	پیکری = صورتی ، ظاهری (۲۰۱)	برتری = سالاری ، فرماندهی
پاره = جزء (۱۴)	آشام = نوشیدنی (۱۴۸)	(۲۲۶)
ناور = ممکن برابر واجب (۱۴)		پوش = پوشاک (۲۹۸)

واژه‌های ناآشنای دساتیر

در فرهنگ دساتیر واژه‌هایی یافت می‌شود که در هیچ فرهنگ لغتی نمی‌توان اثری از آنها یافت:

أجفت = طاق ، فرد (۷۹)

بوش = هستی ، بود، وجود (۵۵۳)

فعل‌های تازه از واژه‌سازی دساتیری

آموده = آراسته ، آمیخته (۵۲)

واژه‌های ساختگی دساتیری

واژه‌های کاملاً ساختگی نیز بخش دیگری از واژگان دساتیری را تشکیل می‌دهند:

فرگفت = فرمان (۳۴)

ناوران = ممکنات (۴۷)

نخشه = برهان ، حجت (۴۷)

هیربد = عابد مرتاض (۵۶)

آرش = در فارسی (نقطه دار) و در دساتیر (معنی مقابل لفظ)

نمیرای = در فارسی (شرح)، در دساتیر (عنوان)

کامه = خواهش (۹۸)

کردور = واجب (۱۴۹)

واژه‌های غلط و نامشخص

آمیغ = در فارسی (آمیز)، در دساتیر (حقیقت) (۵۹۵)

موریش = تأخیر

۷- نتیجه گیری

وقار شیرازی به تبعیت از موج باستان‌گرایی عهد قاجار و به تأسی از آیین آذرکیوانیان و متون دساتیری، تاریخ سلاطین عجم را نوشته است. وی که در نگارش این تاریخ از منابعی چون شاهنامه، روضه‌الصفای میرخواند و شارستان چهارچمن استفاده کرده است، اما به نظر می‌رسد که بیشتر از شارستان چهارچمن بهره گرفته است. در تاریخ سلاطین عجم واژه‌های دساتیری زیادی به کار رفته است که متون دساتیری و بخصوص شارستان گرفته شده است. در تاریخ سلاطین عجم رگه‌هایی از عرفان، فلسفه و اعتقادات آیین آذرکیوانیان را می‌توان مشاهده نمود که این موضوع نشان می‌دهد که وقار تا حد زیادی این اثر تاریخی خود را تحت تأثیر متون دساتیری نوشته است.

۸- منابع و مأخذ

- آیین هوشنگ (۱۳۹۳)، با حواشی مانکجی لیمجی هوشنگ هاتریای یزدانی، به اهتمام هوشنگ شکری، تهران : مؤلف
- بهرام بن فرهاد (۱۲۷۹)، شارستان چهارچمن، چاپ سنگی، بمبئی مطبع مظفری
- بیگدلو، رضا (۱۳۸۰)، باستانگرایی در تاریخ معاصر ایران، تهران : مرکز
- پورداد، ابراهیم (۱۳۵۵)، فرهنگ ایران باستان، انتشارات دانشگاه تهران .
- توکلی طرقی، محمد (۱۳۹۵)، تجدد بومی و بازاندیشی تاریخی، کانادا: تورنتو
- جلال الدین میرزا (بی تا)، نامه خسروان، سازمان انتشارات آموزش انقلاب اسلامی، بی جا
- چگنی، ابراهیم (۱۳۸۲)، فرهنگ دایره المعارفی زبان و زبان ها، چاپ اول، تهران : بهنام
- حسینی فسایی، حاج میرزا حسن (۱۳۷۸)، فارسنامه ناصری، به اهتمام منصور رستگار فسایی، تهران : امیر کبیر.
- شکری، هوشنگ (۱۳۹۸)، آذرکیوان: زندگی، شخصیت، آراء و داوری های دیگران درباره اش، ایران نامگ، سال ۴، شماره ۳-۴، پاییز و زمستان ۱۳۹۸، صص ۱۳۶-۱۰۵.
- فیروزبن ملا کاوس شیروانی (۱۲۶۶)، دساتیر آسمانی، دانشنامه ادب فارسی
- کیخسرو اسفندیار (۱۳۶۲)، دبستان مذاهب، به اهتمام رحیم رضازاده ملک، تهران : کتابخانه طهوری
- میرخواند (۱۳۳۸)، تاریخ روضه الصفا، به اهتمام نصرالله سبوحی، تهران : خیام
- وقار شیرازی (بی تا)، تاریخ سلاطین عجم (نسخه خطی)
- یزدان پرست، حمید (۱۳۸۸)، نامه ایران (مجموعه مقاله ها، سروده ها و مطالب ایران شناسی)، تهران : اطلاعات